نویسنده: دکتور جمیل حنیفی[1]
اکتوبر ۲۰۲۳
برگردان: دکتور لعل زاد
لندن، ۲۸ مارچ ۲۰۲۴

«افغان» در افغانستان: بت‌ها در سرزمین بت‌ها[2]

چکیده

یک ناهنجاری همیشگی در گفتمان دانشگاهی، سیاسی و مردمی در باره «افغان» و «افغانستان» عبارت از فقدان مزمن درگیری آگاهانه و منظم با معرفت‌شناسی و ساخت معنایی در باره برچسب هویت فارسی «افغان» و استفاده مشتقات آن در پیکربندی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و فضایی «افغانستان» است. این مقاله مروری کوتاه و اصلاحی بر این گرایش فرهنگی و زبانی پیشکش می‌کند. این مقاله به بررسی کاربرد گسترده، ریشه‌های فرهنگی و تاریخی و بذرهای زبانی قومیت «افغان» و نام مشتق آن «افغانستان» می‌پردازد. این مقاله موضع بودایی و مهد معرفتی تکواژه فارسی را که اصطلاح «افغان» از آن گرفته شده، بررسی می‌کند. این بررسی در قوم‌شناسی افغانستان، کشور و مردم آن را در «عمق زمان» تاریخی و در چارچوب چندین لایه و فرآیند فرهنگی در مقایسه با یک ساختار فرهنگی منزوی قرار می‌دهد. هدف مقاله این است تا به عنوان تخته‌خیزی برای آگاهی ریشه‌شناختی اصلاحی برای تولید متون دانشگاهی و سیاسی و گفتمان مربوط به افغانستان و مردم آن عمل کند.

واژه های کلیدی:

هویت قومی، نام اصلی، نام مستعار، بودیسم، بت‌ها، اسلام، افغان‌دوستی، پشتون‌هراسی

---

1. http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=2053

2. http://www.khorasanzameen.net/php/en/pdf/mj-hanifi07eng.pdf

یک جهت‌گیری مشترک آکادمیک، سیاسی و مردمی، «افغان» و «افغانستان» را به عنوان یک جزیره درون‌همسری منزوی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نشان می‌دهد که در آن هیچ انتقال فرهنگی خارجی وجود نداشته و همه ویژگی‌ها فرهنگی محلی/خانگی و خودساخته اند. در این ترازوی ایستا، افغانستان و ویژگی‌های فرهنگی آن به‌عنوان یک پدیده اجتماعی-فرهنگی مرکزگرا در نظر گرفته می‌شود که به شکل‌گیری‌ها و فرآیندهای فرهنگی زمانی و مکانی منطقه یا جهان پیرامون آن وابسته و آگاه نبوده است. این دیدگاه گسترده در بیشتر نوشته‌های دانشگاهی و مردمی که به قومیت، تاریخ، سیاست و مذهب در آسیای مرکزی و جنوبی، به ویژه در گستره‌ای که بعداً «افغانستان» نامیده شد، این فرض ریشه‌دار را ترویج کرده که دوران پیشااسلام، همه لایه‌های متوالی ایستا، منزوی، ناوابسته و ناپیوسته ویژگی‌های فرهنگی پیشاتاریخی (پارینه‌سنگی و نوسنگی) و تاریخی – یونانی-رومی، هلنیستی، هندو و بودایی – را که در خود جای داده بود توسط اسلام و شمشیر ارتش عرب با زور سرکوب یا رانده شد و زبان عربی از اواخر سده هفتم تا سده دهم دوام کرد. در سده‌های بعدی، آگاهی و رویارویی در بین مسلمانان مهاجم و/یا مسلمان‌شده محلی و پیروان ادیان غیراسلامی، به ویژه آیین بودا و میراث مادی آن در افغانستان و اطراف آن با تنش و خصومت همراه بوده است. بت‌شکنی و تخریب استوپه‌ها و صومعه‌ها به یک نگرش بدیهی رایج اسلامی در برابر بودیسم تبدیل شد. تهاجم ویرانگر اواخر سده نزدهم به کافرستان مشرک، در دامنه کوه‌های هندوکش در شمال‌شرق افغانستان توسط نیروهای مسلح امیر مسلمان کابل، امتداد این خصومت درونی اسلام نسبت به جوامع غیراسلامی است.

نخستین ذکر برچسب هویت "افغان" در سده دهم در سند جغرافیایی فارسی حدودالعالم است: «نینهار، جایی که پادشاه آن مسلمانی نماید و زنان زیادی دارد؛ بیش از سی زن مسلمان، افغان و هندو؛ مردم دیگر بت‌پرست اند. در (نینهار) سه بت بزرگ وجود دارد». ننهار نام ننگرهار امروزی در شمال شرقی افغانستان است. یک ذکر اولیه «افغان» در ترجمه انگلیسی کتاب یمینی فارسی توسط العتبی است. همچنین در سفرنامه ابن بطوطه ۱۳۳۴-۳۵ آمده است: «کابل، سابقاً شهر وسیعی بود. اکنون روستایی است که در آن

قبیله‌ای از فارس به نام افغان زندگی می‌کند». در طبقات ناصری منهاج الدین سده سیزدهم به «افغان» و «افغان‌ها» اشاره شده است که برابر پشتون و پشتون‌ها است. ارجاعات اولیه به «افغان»، «اوغان» و «اوغان» به معنای «پشتون» نیز در بسیاری از تواریخ وقایعنگاری رایج ایرانی به شمول تاریخ گزیده (۱۳۲۰-۲۱)، ظفرنامه (۱۴۲۵) و روضت الصفا (۱۸۹۱-۹۴) آمده است. کهن ترین اشاره به «افغانستان» در تاریخنامه هرات توسط سیف بن محمد هروی (۱۲۸۲) است.

در کاربردهای تاریخی و تبارشناسی پساسده پانزدهم، برچسب "افغان" به صراحت به پشتون (پتان) نسبت داده شده، اما با سایر نشانگرهای هویت ترکیب نشده است. در سده‌های بعدی، برچسب "افغان" به گونه فزاینده‌ای با برچسب‌های دیگر جایگزین شده است. این‌ها و سایر ارجاعات اولیه به «افغان» و «افغانستان» به گونه قابل توجهی، منشأ، معرفت شناسی یا معنای تکواژه‌های زبانی «افغان» و «افغانستان» را بررسی نکرده اند.

آمیختگی تصادفی، استراتژیک و غیرواقعی برچسب‌های هویت قومی مختلف (به‌ویژه «پشتون») با نام قومی «افغان» (و برعکس آن) با ظهور دودمان‌های حاکم غیرپشتون و سلطه فارسی – سلطنت دهلی، غوری، سوری، مغول – در شمال هند در سده سیزدهم تا نزدهم پدیدار شد. حاکمان غیرپشتون ابدالی، سدوزی و بارکزی پسامیانه سده هجدهم در افغانستان با درایت و استراتژیک، هویت واقعی غیرپشتون خود را با اقتباس از برچسب "پشتون" از طریق "افغان" درهم آمیختند، مبدل و دستکاری کردند و/یا بسته به نوع مخاطبان خود، چترهای هویتی دیگری برای خود اختصاص دادند.

اختلاط "افغان" با هویت "پشتون" منجر به پشتونیزه شدن حاکمان غیرپشتون و نخبگان حاکم فارسی [زبان] در کابل برای بیش از دو سده در بین سال‌های ۱۷۴۷ تا ۱۹۷۸ شد. این سنت آمیختگی ساختگی، این جهان‌شناسی را در نخبگان مستقر در کابل و حامیان استعماری و امپریالیستی آن‌ها بوجود آورد که برای فرمانروایی در کابل باید پشتون و افغان (یا برعکس آن) بود. دراین کنوانسیون آمیختگی و اختراعی، شخصی که هویتش از لحاظ فرهنگی، تاریخی، تبارشناسی یا تدبیری «پشتون» نباشد، نمی‌تواند حاکم کابل و افغانستان شود.

برچسب هویتی سازه فارسی "افغان"، به ویژه برای کسانی که ادعای هویت پشتونی داشتند، به پناهگاه قومی مطلوب برای جوامع چندفرهنگی نوظهور در شمال هند تبدیل شد، به ویژه آن‌های که در آرزوی قدرت سیاسی و اقتصادی بودند. آمیختن برچسب هویتی «افغان» با «پشتون» یا نسخه‌های هندی «پتان» آن و راهبردهای برای تقلب و ابداع هویت‌های قومی ناشی از مهاجرت فزاینده جوامع قومی گوناگون و انتشار فرهنگ‌های پارس، آسیای مرکزی و گونه‌های از اسلام و زبان عربی تا شمال هند در طول سده‌های پسااسلامی است. این مهاجرت‌های اساساً یک‌طرفه (غرب به شرق) منجر به پیدایش یک حکومت ترکیبی «هندی-افغانی» شد که در آن زبان فارسی به زبان ادبی و سیاسی غالب تبدیل شده بود، به‌ویژه در میان نخبگان سیاسی، ادبی و مذهبی که همه در طبقات بالای دستگاه حاکم و سایر ساختارهای سلطه قرار داشتند. این تاکتیک‌ها و راهبردهای انطباقی چندفرهنگی پیچیده برای سلطه، ابتکارات و تاکتیک‌های ادبی فردی و مشارکتی را برای ساختن تبارهای جعلی و خیالی برانگیخت.

در اوایل سده هجدهم، گروهی از نخبگان پارسی و/یا پارسی‌شده (persianized) ترک‌های آسیای مرکزی در دربار مغول فارسی (persianate)، متن‌های را تهیه کردند که در آن‌ها خود را به‌عنوان افغان(پشتون)های «روه»، سرزمین عرفانی، ساختگی و خیالی افغان‌ها در دامنه‌های جنوب شرقی کوه‌های هندوکش نشان داند که تقریباً با منطقه مرزی شمال‌غربی هند مستعمره مطابقت دارد. در متون دانشگاهی، سیاسی و مردمی معمولاً گفته می شود که "روه" کلمه پشتو برای منطقه کوهستانی در شمال‌غرب هند است. اما من در این نوشته‌ها حتی یک مورد ندیده‌ام که کلمه صحیح پشتوی «غر» برای کوه ذکر شده باشد. من در این متون اشاره‌ای به واژگان عربی، فارسی و پشتوی «روه» به معنای «روح» یا «جان» ندیده‌ام. این بررسی در «اختراع سنت» و «ستم برچسب‌ها» چارچوبی را در این نوشته‌ها برای «روه» اسطوره‌ای به‌عنوان جایگزین آوایی و ادبی دستکاری برای تکواژه فارسی «کوه»، فراهم می‌کند.

در این پروژه اختراع هویت، واج فارسی (K) با واج (R) مبادله می‌شود. نکته قابل توجه این است که متون فارسی درباری که «روه» را برای «کوه» به کار برده اند، از واقعیت

زبانی نام فارسی کوهدامن (یا کوهپایه) و کوهستان – مکان‌های جغرافیایی شمال کابل آگاه نبودند.

این هندو-افغان‌های هویت‌طلب، جامعه جمعی اختراعی خود را «روهیله» («روحانی» یا «روح») و محل مسکونی خود را «روهیلکند»، مشابه ساختار زبانی ترکی «سمرقند» و «تاشکند»، شهرهای در آسیای مرکزی، برچسب زدند. بنابراین، «روه، روهیله، روهیلکند» به مثلث اصلی خیالی و اسطوره‌ای برای مهد هویت فرهنگی، تاریخی و مکانی هندو-افغان‌ها تبدیل شد که قابل تعویض با هویت‌های قومی پشتون، پتان و دیگر هویت‌های قومی در شمال هند بود.

تا آنجا که من می‌دانم، هیچ کس هنوز به گونه انتقادی به این نوع تبارشناسی افغان/پشتون و قوم شناسی و تاریخ پیکربندی اجتماعی-فرهنگی «روه-روهیله-روهیلکند» به عنوان یک مثلث خیالی و اسطوره‌ای هویت برای مهاجران، عمدتاً از پارس و آسیای مرکزی نپرداخته که تلاش کردند خود را به عنوان اقارب خانوادگی یا "متمدن" یا نوادگان کلیشه‌ای قدبلند، پوست‌روشن، شجاع، وحشی، غارتگر، سرکش، جنگجو، راهگیران باشنده در جوامع قبیله‌ای ارتفاعات/کوه‌ها ابداع کنند، جایی که مرزهای فرهنگی و سیاسی پارس، آسیای مرکزی و جنوبی به هم نزدیک شده‌اند.

نخستین، موثرترین و پرتیراژترین شجره‌نامه در مورد منشأ/خاستگاه و هویت افغان (پشتون)ها در ۱۶۱۳ در دربار جهانگیر، امپراتور مغول (سلطنت: ۱۶۰۵-۲۷) تولید شد. این تاریخ «افغان‌ها» به زبان فارسی، نوشته‌ای نعمت الله هروی، تاریخ‌نگار (واقعه‌نویس) پارسی اهل هرات است. این تاریخ شجره‌نامه دو بخشی به سفارش یکی از رهبران روهیله، خان جهان لودی نوشته شد و «تاریخ خان جهان لودی و مخزن افغانی» نامیده شد. نعمت الله هروی منشای «افغان» را در یهودای کتاب مقدس دانسته و معنای برچسب «افغان» را با فعل فارسی «فغان» (نوحه و فریاد) مرتبط می‌کند.

متن نعمت‌الله بر تاریخ شخصی خان جهان تمرکز دارد و منشای افغان(پشتون)ها را از اجداد سامی در غور در اوایل ورود اسلام می‌داند. او از نظر سیاسی و اجتماعی، قیس («قاضی»، «سنج»، «میزان»)، جد افسانه‌ای افغان‌ها را به حضرت محمد در مدینه پیوند

می‌دهد. او ادعا می‌کند که قیس و یارانش از غور (در شمال افغانستان) به عربستان رفتند تا پیامبر را در عملیات نظامی‌اش برای تسخیر مکه یاری رسانند. پیامبر در عوض، لقب «عبدالرشید» (بنده یا تابع هدایت‌شدگان) را به قیس اعطا کرد و علناً اعلام نمود که قیس و جامعه مسلمانانی که او در غور ایجاد خواهد کرد، «پتان» – سکان قایق – اسلام و مسلمانان خواهد بود. یک پروژه زبان‌شناختی دانشگاهی می‌تواند چارچوبی را بررسی کند که چگونه و چرا پیامبر عرب‌زبان، محمد، در بلاغت خود دو واجی تولید کرده است [یکی پ و دیگری ت] که در آواشناسی زبان عربی وجود ندارد.

شجره‌نامه سامی افغان(پشتون)ها توسط نعمت الله از نخستین مراحل انتشار خود به کتاب مقدس نوشته‌های غربی در باره قوم شناسی، تاریخ و به ویژه خاستگاه آن‌ها تبدیل شد. منشای یهودی «افغان‌ها» در منابع متعددی، از جمله مقاله هنری وانسیتارت در ۱۷۸۴ در «تحقیقات آسیایی» نشر شد. ترجمه انگلیسی نسب‌شناسی افغان‌ها، نعمت الله در ۱۸۳۶، توسط برنهارد دورن، آن را به منبع معیاری برای نویسندگان غربی، به‌ویژه برتانیه در دو سده گذشته تبدیل کرد. بیشتر متون مربوط به قوم شناسی و تاریخ افغان‌ها و افغانستان به گونه صریح یا ضمنی به شجره نامه نعمت الله از افغان (پشتون، پتان)ها، به‌ویژه ریشه‌های سامی آن اشاره می‌کنند. شجره نامه نعمت الله به یکی از ویژگی‌های برجسته نوشته‌های اروپایی-آمریکایی در باره «افغان» تبدیل شده است.

از این میان، دو منبع بدون استناد خاص به شجره نامه نعمت الله، از ارتباط «افغان» با فریاد/فغان یاد کرده اند. جان مالکوم یکی از نخستین نویسندگان اروپایی است که (شاید با پیروی ضمنی از نعمت الله) «افغان» را با فریاد/فغان مرتبط کرده است. با این حال، مالکوم به گونه خاص اسم فارسی «فغ» (نوحه/فریاد) را که ظاهراً برچسب افغان از آن گرفته شده، یاد نکرده است. نویسنده دیگر که به رابطه معنایی در بین افغان و فغان اشاره کرده، مالیسون بود. مالیسون در «تاریخ افغانستان» (۱۸۷۹) از توماس پاتریک هیوز، یکی از اعضای انجمن مبلغان کلیسای مسیحی برای افغان‌ها در پشاور نقل می‌کند که حدس می‌زند، «نامگذاری ملی مردم افغانستان از «افغان، پتان یا پختون» است. گفته می‌شود که کلمه «افغان» از افغنه، جد مفروض مردم افغان گرفته شده است، با آنکه به گفته آخوند

درویزه، یک مقام مشهور محلی، از «فغان»، شکایت یا ناله/فریاد فارسی است که نشان دهنده شخصیت/ویژگی آشفته مردم است. اما ممکن است از فغان (جمع فغ) – بت‌ها یعنی بت‌پرستان مشتق شده باشد». تا آن‌جا که من می‌دانم، هیوز نخستین تلاش را انجام داد، هرچند با نگاهی گمانه‌ای و نامطمئین، تا برچسب «افغان» را با بت‌ها و بت‌پرستی (شاید بودیسم) مرتبط سازد. با این حال، هیوز تحلیل فرهنگی و زبانی مناسبی برای ربط «فغان» به «بت‌ها» ارایه نکرده و به اشتباه، «فغ» را مفرد فعل فارسی «فغان»، «شکایت یا زاری» ذکر کرده است.

در عصر مدرن، آمیختگی تقریباً جهانی اکادمیک و ادبی افغان با پشتون و کاربرد آن برای ابداع هویت قومی به وضوح در عناوین و متون کتاب‌های محبوب راورتی نهفته است که به زبان پشتو می‌پردازد. این کتاب‌ها پر از اختلاط "افغان" با "پشتون" و سایر برچسب‌های هویت قومی است. کرستوماتی [قطعات منتخب] زبان پشتو یا افغانی برنهارد دورن (۱۸۴۷) نیز به وضوح این دیدگاه را بازتولید کرد.

در ۱۸۶۷، محمد حیات خان هندی، «حیات افغان» را نوشت. این ترکیبی از شجره نامه‌ها و داستان‌های اسطوره‌ای تصادفی در مورد منشا و توزیع افغان(پشتون)ها است. این کتاب توسط هنری پریستلی به انگلیسی ترجمه و در ۱۸۷۴ زیرعنوان «افغانستان و باشندگان آن» منتشر شد. یکی از متن‌های دیگر فارسی که به منشای یهودی، تنوع و پراکندگی افغان (پشتون، پتان)ها می‌پردازد، «تواریخ خورشید جهان» اثر شیرمحمد خان گنداپور در ۱۸۹۴ است. این منبع مشهور نسب‌شناسی نشان می‌دهد که ارمیا، جد باستانی افغان (پتان)ها پسری به نام «افغنه» داشته که به گفته نویسنده، در فارسی به معنای «اژدها» است. من نمی‌توانم مدخلی برای «افغنه» در گفتمان‌ها و فرهنگ‌های فارسی موجود پیدا کنم. کلمه رایج «اژدها» در فارسی اژدها است. تا آن‌جا که من می‌دانم، هیچ متن اروپایی سده نزدهم و پس ازآن در باره افغان و افغانستان از تصور نعمت الله در باره رابطه «افغان» با لغت فارسی فریاد/فغان یا ادعای گنداپور مبنی بر «افغنه» به معنای اژدها آگاه نیست. چنین آگاهی در سده بیستم و متون کنونی اروپایی-آمریکایی و محلی در مورد افغان و افغانستان نیز وجود ندارد.

با شروع از شجره‌نامه نعمت الله هروی، منشای "افغان" و آمیختگی تصادفی و زیرکانه آن (تاثیر جانبی که در بالا ذکر شد) با برچسب‌های هویت‌های قومی و سیاسی (به ویژه پشتون)، ویژگی‌های وسواسی در نوشته‌های غربی و محلی اند که به افغان و افغانستان می‌پردازد. آمیختن «افغان» با «پشتون» یکی از ویژگی‌های عمومی علم غرب است. من جز از یک ارتباط گمانه‌ای و نامشخص معنای «افغان» با چیزی غیر از فریاد/فغان توسط هیوز، از چنین تلاش یا کاوشی سیستماتیک و انتقادی برای معنای «افغان» و «افغانستان» بی‌اطلاع هستم. درگیری‌های اخیر علمی در باره منشای برچسب "افغان"، معرفت شناسی و معنای آن را بررسی نکرده است.

تلنگر «افغان» با اعتیاد «پشتون» نیز در نوشته‌های دانشمندان برجسته اروپایی-آمریکایی و محلی آسیای مرکزی و جنوبی که با قوم‌شناسی و تاریخ افغان/پشتون/پتان‌ها و افغانستان سروکار دارند، رواج دارد. روال آمیختگی عمدی یا ناخواسته، وسواسی، تحریفی و دستکاری «افغان» با «پشتون» و سایر اقوام تقریباً در هر نوشته دانشگاهی، سیاسی و مردمی که به افغان و افغانستان می پردازد، ادامه دارد. ادبیات قوم‌شناختی و تاریخ‌نگاری پیشامدرن، مدرن و پسامدرن که به افغان‌ها و افغانستان و مناطق اطراف آن می‌پردازد، از آمیختگی ویروسی برچسب «افغان» برای سایر گروه‌های قومی، به‌ویژه پشتون (پتان) پر شده است. این سنت استفاده قابل تعویض از برچسب "افغان" که به گونه انتقادی و سیستماتیک کاوش نشده، به عنوان یک آژانس علمی و سیاسی عمل کرده که در آن هویت و تنوع قومی در افغانستان یا سوئ تفاهم، تحریف و اغراق شده و یا از نگاه استراتژیک یکسان شده است. این سنت باعث سوئ تفاهم، ارایه نادرست و در برخی موارد باعث تشدید تنش‌های بین‌قومی شده است. به این ترتیب، این سنت به عنوان ابزار دستکاری در دست کسانی عمل کرده است که در موقعیت‌های قدرت علمی و سیاسی در داخل و خارج از افغانستان قرار دارند.

فرهنگ رایج فارسی در افغانستان حاوی ویژگی‌های تحقیرآمیز و مبتذل پشتون به عنوان "افغان" بوده است. چنین سخنانی می‌تواند به عنوان موضوعی برای یک پروژه فولکلور دانشگاهی خدمت نماید. عبارت مبتذل فارسی زیر در گفتمان کابلی در اواسط سده بیستم

رایج بود: «اوغان تبرغان، چمچه کوس روغن دان». مقاله ۱۸۴۵ لیچ در باره افغان(پشتون)ها در منطقه غزنی شامل کلیشه‌های بی‌ادبانه فارسی در مورد افغان‌ها یعنی پشتون‌ها است: «اوغان خر، توبره به سر؛ باقلی بخر، دینگله بزن».

در حال حاضر و از نظر تاریخی، پتان رایج‌ترین برچسب هویت برای پشتون‌ها در آسیای جنوبی است. برتری افسانه‌ای و خیالی این برچسب محبوب و آمیختگی وسواسی آن با افغان همچنان به تولید قدرت نمادین پتان‌های قدبلند و پوست‌روشن (پتان‌ها، پشتون‌ها یعنی افغان‌ها) در جنوب آسیا ادامه می‌دهد. یک نمونه محبوب از این عادت مبادله‌ای در تبلیغات "برف افغان"، یک ماده آرایشی "غذای پوست" برای "زیبایی و جذابیت" و "صورت قشنگ" برای زنان، "عطر و لوازم آرایشی و بهداشتی» توسط کمپنی «پتانوالا» در هند است. پسوند «وال» در زبان پشتو به معنای «از» یا «فروشنده» است. مشتق آن «والا» در اردو «پتانوالا» به معنای «عامل»، «نگهبان» و/یا «باشنده» است. این باعث می‌شود ضمیر «پتانوالا» مجری (بازیگر)، فروشنده یا صاحب هویت «پتان» باشد. در فارسی کابلی، پشتو و اردو، بسیاری از مشاغل دیگر با کلماتی که شامل پسوند «والا» برچسب گذاری شده اند (مانند اندیوال، دگروال، وطنوال، غروال، قوال، کوتوال، چوریوالا، بنگریوالا، کوتوالی وغیره). در این چارچوب، رمز «پشتونوالی» (داشتن، انجام دادن، فروش، پشتوگفتن) که اجزای اصلی هویت پشتون است، تبدیل به شغلی برای فروش پشتونیسم می‌شود.

کاربرد دستکاری از برچسب هویتی «افغان» به‌عنوان روی دیگر «پشتون» (یا پتان) برای امتیاز سیاسی در ساخت هویت مصلح مسلمان شیعه ایرانی سده نزدهم، سید جمال‌الدین افغانی (تولد ۱۸۳۹ در اسدآباد نزدیک همدان، ایران؛ درگذشت، ۱۸۹۷ در ترکیه) نشان داده شده است. جمال الدین در اواخر دهه ۱۸۶۰ از کابل دیدن نمود و خود را به عنوان "جمال الدین الافغانی" معرفی کرد تا با خاندان حاکم "افغان" ("پشتون") محمدزی کابلی سنی مرتبط شده و متعاقباً خود را با برچسب افغان/پشتون به بازار هند عرضه کند.

در میانه دهه ۱۹۴۰، دولت ترکیه یک ساختمان مدرن در استانبول در گورستانی که سید جمال الدین افغانی در آن دفن شده بود، ساخت. پیش از کندن گورها، سفیر افغانستان در ترکیه پیشنهاد کرد که محتویات گور افغانی را به کابل انتقال دهد. بقایای اجساد افغانی توسط حاکمان کابل با تشریفات و استقبال دولت در ۱۹۴۴ به افغانستان آورده شد و در فضای باز محوطه دانشگاه کابل به خاک سپرده شد. بزرگ‌ترین و ماهرانه‌ترین مقبره مدرن در کابل بر روی گور افغانی ساخته شد. در پاییز ۱۹۵۵، به عنوان دانشجو در دانشگاه کابل با جمال ناصر رئیس جمهور مصر ملاقات کردم، هنگامی که او در حال بازدید از مقبره افغانی در محوطه دانشگاه کابل بود.

در اوایل دهه ۱۹۳۰، زیر تأثیر حضور نوساز دانشمندان و مربیان ترک در کابل و اعطای عنوان «آتاترک» (پدر ترک‌ها) به مصطفی کمال، میر غلام محمد غبار از چهره‌های برجسته ادبی کابل، هویت غیرپشتون احمدشاه ابدالی ("از طریقه روحانی جایگزین") یا احمدشاه درانی ("مروارید") را به احمد شاه "بابا" («پدر») تغییر داد. غبار در این زمینه و با استفاده از قابلیت تعویض «افغان» با «پشتون» و سایر اقوام در افغانستان، هویت احمدشاه درانی را دوباره ابداع کرد. کتاب فارسی غبار زیر عنوان «احمدشاه بابای افغان» رسماً توسط حکومت کابل نشر شد. این یکی از تأثیرگذارترین متون نخبگان کابلی سده بیستم است که براساس تبدیل ماهرانه هویت عارف ابدالی یا درانی یک حاکم غیرپشتون افغانستان به "افغان"، به عنوان جد افغان‌ها شکل گرفت. نامگذاری «بابا» معانی صوفیانه دارد. این به معنای «رهبر گروهی از درویشان (صوفیان) یا یک قبیله است». براساس سوابق تاریخی، احمد در ملتان و در یک فرقه افسانه‌ای صوفی ابدالی غیرپشتون به دنیا آمد و در نوجوانی به بچه/خدمه مورد علاقه امپراتور پارسی، نادرشاه افشار تبدیل شد، پیش از اینکه درانی («مروارید») به کمک یک صوفی کابلی پارسی، حاکم قلمروی شود که از شمال هند تا جنوب غرب افغانستان امروزی گسترش داشت.

اختراع هویت احمد به‌عنوان «بابای افغان» توسط غبار با تمایل عرفانی صوفی، نمونه‌ی برجسته‌ای دستگاه حاکم کابل است که با کاربرد پشتون‌سازی از طریق افغان‌سازی (و برعکس آن) برای امتیاز سیاسی و ادبی در دستگاه حاکم پارسی افغانستان استفاده می‌کنند.

استفاده قابل تعویض افغان با پشتون توسط حاکمان غیرپشتون سدوزی و بارکزی کابل برای بیش از دو سده، تصویر چشمگیری از تسلط تاریخی این ویروس آمیخته در ساختار و عملکرد دستگاه‌های حاکم افغانستان است. نخبگان کابلی، مانند نویسندگان اروپایی-آمریکایی، در متون ادبی خود درباره برچسب هویتی «افغان»، به خاستگاه ادبی تاریخی آن توجه داشته‌اند، نه معنای آن. تناوب روزافزون آمیختگی افغان با پشتون حتی باعث شد تا حاکمان پارسی افغانستان در اوایل دهه ۱۹۳۰ نام پول را از روپیه به "افغانی" تغییر دهند.

براساس شواهد قابل توجه باستان شناسی، فرهنگی، تاریخی و زبانی، مهد معرفت شناختی برچسب هویت «افغان» در حضور (پیشااسلامی) بودیسم و فرهنگ پارسی در افغانستان و مناطق اطراف آن قرار دارد. در میانه سده نزدهم در زمینه حضور استعماری بریتانیا در جنوب آسیا، گردشگران انگلیسی برخوردهای خود را با برخی از بقایای فرهنگی مادی بودایی پیشااسلامی در بامیان و بگرام نشر کردند. این نوشته‌ها شامل شرحی از بقایای مادی بودیسم از جمله مجسمه‌های بودا و سایر سنت‌های پیشااسلامی است. از اوایل سده بیستم، باستان شناسان اروپایی-آمریکایی، روسی و ژاپنی با کمک مترجمان محلی کابلی کاوش‌های باستان شناسی را در مکان‌های تاریخی و پیشاتاریخی متعددی انجام دادند. شماری از نخبگان ادبی کابل با آگاهی و الهام از یافته‌های این کاوش‌های باستان شناسی، گزارش‌های مختصری از تاریخ باستان افغانستان، از جمله بودیسم، در چندین نشریه محلی نشر کردند. براساس منابع غربی، مقاله فارسی سید بهاوالدین مجروح در ۱۹۷۳ در «آریانا»، خلاصه‌ای از تاریخ بودیسم و گفته‌های بودا را ارایه می‌دهد. با این حال، در هیچ یک از این نشریات کابلی به معرفت شناسی و ریشه شناسی تکواژه هویتی «افغان» به گونه سیستماتیک پرداخته نشده است.

کشف و افزایش دسترسی به اطلاعات در مورد بقایای گسترده بودا و تصویر بودا در افغانستان، دولت کابل را برانگیخت تا تصویری از بودای بامیان را در یکی از ارزهای کاغذی افغانستان (اسکناس دو افغانیگی [۱۹۳۹]) و روی برگه پستی ۱۹۸۵ درج کند. مقدار قابل توجهی از شواهد حفاری‌شده توسط باستان شناسان در استوپه‌ها، صومعه‌ها و

غارهای بودایی در سراسر افغانستان و مناطق اطراف آن، گنجینه‌ای غنی اطلاعاتی برای ترمیم کمبودها و پرکردن شکاف‌ها در دانش قوم شناختی و تاریخی موجود در مورد افغانستان و لایه‌های گذشته چند فرهنگی آن است.

از اولین زمان ثبت‌شده، منطقه‌ای به نام افغانستان به عنوان یک چهارراه و یک فلکه (roundabout) چند جهته، با شیب و شدت به سمت شرق، برای تردد انسان‌ها، جوامع انسانی، ویژگی‌های فرهنگی انسانی، کالاها و حیوانات از پارس، آسیای مرکزی، جنوبی و غربی بوده است. جاده ابریشم یکی از اجزای اصلی این فلکه برای اتصال ترافیک فرهنگی و مذهبی مدیترانه شرقی، آسیای مرکزی و شرقی بود. بخش قابل توجهی از ترافیک تعاملی در جاده ابریشم متشکل از ادیان مختلف بودایی، زرتشتی، هندو و اسلام بود. تسلط قبایل آریایی در این منطقه طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ پ م تا شمال هند کشیده شد. دودمان هخامنشی پارسی به رهبری داریوش در سال‌های ۵۲۲ تا ۴۸۰ پ م به افغانستان گسترش یافت. اسکندر بزرگ در سال‌های ۳۲۹ تا ۳۲۶ پ م به این منطقه حمله نمود و حکومت و فرهنگ یونانی را آورد. یونانیان از ۱۷۰ پ م تا ۱۶۰ م بر شمال افغانستان (باختر [بلخ]) و بخش‌های از شمالغرب آسیای جنوبی حکومت کردند.

در مسیر فلکه فرهنگی و تاریخی که از سده ۴ پ م شروع شد، این منطقه به دریافت تأثیرات شدید فرهنگی پارسی و یونانی-بودایی آغاز کرد. در این فرآیند دگرگونی، بودیسم از جنوب آسیا به سمت غرب حرکت کرد و به افغانستان، پارس و آسیای مرکزی و احتمالا فراتر از آن گسترش یافت. در جریان سده‌های پسین، این سنت‌های فرهنگی و مذهبی متعامل به گسترش در منطقه ادامه دادند و نسخه‌های ترکیبی مختلفی از فرهنگ و مذهب را تولید کردند که به وضوح در بقایای باستان‌شناسی، فرهنگی و ادبی آن‌ها وجود داشت. در جریان دو سده بعدی، بودیسم زیر چتر سیاسی کلی پادشاهان یونانی و کوشانی، تعامل شدیدی با فرهنگ پارسی در پارس و آسیای مرکزی، به شمول افغانستان داشت. از نخستین روزها در این فرآیند، «تصویر» یا «بت» در گفتمان ادبی و عامیانه فارسی «به عنوان نماد زیبایی آرمانی که از بودا و تصویر او گرفته شده بود» به کار رفت. افزود بر ظهور تصویر بودا به عنوان نماد زیبایی در فرهنگ ادبی و عامه فارسی و منطقه‌ای، شماری از

ویژگی‌های اجتماعی-فرهنگی در افغانستان پارسی و مناطق اطراف آن میراث مهم بودیسم است. بودیسم پیش از اسلام و مهد تصوف در پارس، آسیای مرکزی و جنوبی بود. مجسمه‌های کوچک و بزرگ بودا در بامیان – بزرگترین مجسمه‌های بودا در جهان – به ترتیب در ۵۷۰ و ۶۵۲ ساخته شدند. شاید مناسب باشد که افغانستان را به عنوان «سلطنت بودا» تصور کنیم، اگر تنها به دلیل تأثیر نمادین و تاریخی اندازه مجسمه‌های بودا در بامیان باشد.

تصوف، به عنوان میراث بودیسم، جایگاه برجسته‌ای از قدرت را در دستگاه مدنی و سیاسی افغانستان و مناطق اطراف آن اشغال می‌کند. زیارتگاه‌های مقدس متعدد اجساد صوفی و یادگارهای صوفیانه در افغانستان و مناطق اطراف آن بقایای فرهنگی و نمادین استوپه‌های بودایی است. افزود بر بقایای مواد باستان‌شناسی قابل توجه، مجموعه‌ای از ادبیات دانشگاهی در حمایت از این فرآیندهای تاریخی وجود دارد.

در سده ششم میلادی، بودیسم و فرهنگ پارسی ویژگی‌های غالب در افغانستان و مناطق اطراف آن بودند. فرهنگ پارسی تسلط خود را در جایی که اکنون افغانستان نامیده می‌شود، در ۶۵۰ تثبیت کرد. فرهنگ پارسی، بودیسم و اسلام که به زبان عربی بسته‌بندی شده بود، موج‌های عمده اشاعه ویژگی‌های فرهنگی-اجتماعی را در محدوده‌ای تشکیل دادند که سده‌ها بعد مرزهای سرزمینی به نام افغانستان شد. یک نگاهی آکادمیک آگاهانه و انتقادی، به وضوح میراث تاریخی ترکیبی این فلکه را در ساختار اجتماعی-فرهنگی مادی و غیرمادی افغانستان امروزی و مناطق اطراف آن تشخیص می‌دهد.

اسلام در شکل عربی آن، نه در تقابل با بودیسم، بلکه به عنوان جایگزینی برای چندین دین توحیدی دیگر در غرب آسیا، به این منطقه رسید. اسلام در کل، در ده سده اول گسترش خود، هرچند در شکل عربی و جهت‌گیری امپریالیستی آن، در تعامل بدون خشونت با تشکل‌های مذهبی و اجتماعی-فرهنگی پیشااسلامی بود. متعاقبا سبک‌های متنوع تعامل در بین اسلام و تشکل‌ها و پویایی‌های فرهنگی و مذهبی پیشااسلامی در افغانستان و مناطق اطراف آن، روابط تاریخی و معاصر اسلام و جنبه‌های مختلف گذشته پیشااسلامی افغانستان را شکل داد. افزود بر تنش با بودیسم، فاتحان مسلمان عرب و جانشینان فرهنگی، مذهبی

و سیاسی محلی آن‌ها همواره از حضور عمیق فرهنگ فارسی در کل و به ویژه زبان فارسی در این منطقه ناراحت بودند. گردش مستمر مستقل و قابل تعویض تکواژه هویت فارسی «افغان» در گفتمان دانشگاهی، سیاسی و مردمی محلی، منطقه‌ای و جهانی، یک میراث برجسته حضور تاریخی آمیختگی بودیسم و فرهنگ فارسی، به ویژه زبان فارسی، در تقریباً تمام جنبه‌ها، به ویژه دستگاه قدرت سیاسی، پیکربندی اجتماعی-فرهنگی و سیاسی افغانستان پارسی و نواحی فرهنگی اطراف آن است.

با ظهور وهابیت در اواخر سده هجدهم در شبه جزیره عربستان، رویکرد غیراجباری اسلام به مخالفت قهری و عدم تحمل به بودیسم، مقدسین، زیارتگاه‌ها، تصوف و شرک تبدیل شد. وهابیت در دهه‌های اولیه ظهور خود شروع به نفوذ به جوامع مختلف مسلمان در آسیای مرکزی و جنوبی از جمله قبایل پشتون در امتداد خط دیورند کرد. مسلمانان وهابی عرب و پیروان فرهنگی، مذهبی و سیاسی محلی آن‌ها به ویژه از حضور عمیق و برجسته بودیسم، تصوف، فرهنگ پارسی، از جمله زبان فارسی در منطقه‌ای که سده‌ها بعد افغانستان از آن جدا شد، ناراحت بودند. مخالفت قهری وهابی با آنکه جهانی نبود، نقش عمده‌ای در پویایی سیاسی اخیر افغانستان و نظام جهانی ایفا کرد. تخریب مجسمه‌های بودا در بامیان (۲ مارچ ۲۰۰۱) و برج‌های نیویارک (۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱) نمونه‌های دراماتیکی از خشم وهابی‌ها نسبت به اشیائ مقدس اند. اما با وجود خشم و وقاحت وهابیان، برخی از ویژگی‌های اجتماعی- فرهنگی و مذهبی مانند تصوف و برخی شعایر صوفیانه باقی مانده است.

گردش پیوسته و قابل تعویض تکواژه هویت پارسی «افغان» با هویت‌های قومی گوناگون در گفتمان دانشگاهی، سیاسی و مردمی محلی، منطقه‌ای و جهانی، به خودی خود میراث قدرتمندی از برجستگی تاریخی بودیسم و فرهنگ ایرانی، به‌ویژه زبان فارسی تقریباً در تمام لایه‌ها – به‌ویژه دستگاه قدرت سیاسی – پیکربندی اجتماعی-فرهنگی و سیاسی افغانستان فارسی و مناطق اطراف آن است.

از آغاز ورود اسلام، به ویژه با ظهور وهابیت، در آسیای مرکزی، این‌ها و سایر مجسمه‌های بودا در افغانستان و جاهای دیگر، آماج حملات مخرب مسلمانان ضد-بت بوده

است. در جریان سده‌های اسلامی، به‌ویژه در دوران گسترش وهابیت، بت‌شکنی پیوسته جراحاتی را در سراسر بدن (صورت، دست‌ها، پاها) بت‌های بامیان و مجسمه‌های بودا در سایر نقاط افغانستان وارد کرده است. تا آنجا که من می‌دانم، صدمات آشکاری که بر بودای بامیان و جاهای دیگر در زمینه‌های تاریخی، سیاسی و مذهبی وارد شده است، هنوز به گونه انتقادی مورد مطالعه قرار نگرفته است.

سلطان محمود غزنوی (سلطنت: ۹۹۹-۱۰۳۰)، امپراتور معروف ترک مسلمان در امپراتوری غزنوی پارسی، به دلیل حملات متعدد نظامی خود به هند برای نابودی بت‌ها و معابد بت‌ها، لقب «بت شکن» دارد. یعقوب بن لیث، مسلمان و بنیانگذار سلسله صفاریان سیستان، یک صومعه بودایی در بامیان را در ۸۷۰ غارت کرد. تخریب مجسمه‌های بودا در بامیان در ۲۰۰۱ توسط طالبان وهابی و بنیادگرایان مسلمان، ادامه خصومت اسلامی وهابی نسبت به بت‌ها و بت‌پرستی و نفی آشکار آن‌ها است. آن‌ها افزود بر تخریب تصاویر بودا در بامیان، اشیای مشابه را در مکان‌های متعدد دیگر، از جمله آن‌های که در موزیم کابل نگهداری شده بودند، آسیب رساندند. طالب‌های امروزی واجد شرایط لقب «بت‌شکن» اند.

طالب ها ترجیحات اولیه وهابیان در مورد قبور انسانی غیرقابل شناسایی را ادامه داده اند. من در تابستان ۱۹۹۸ در گذرگاه خیبر در پاکستان بودم و تردد کامیون‌های را تماشا می‌کردم که از افغانستان به پاکستان می‌آمدند. میزبان حکومت پاکستان ما به من اطلاع داد که کامیون‌های بزرگی که به پاکستان می‌آیند پر از استخوان‌های انسان است که طالبان از گورستان‌های داخل و اطراف کابل بیرون آورده‌اند. قرار بود این استخوان ها را آرد نموده و در کارخانه‌های پاکستان برای ساختن چاینک، پیاله، بشقاب، کاسه وغیره استفاده کنند. طالبی که در پشاور با او صحبت کردم، اظهار داشت که طالبان به درخواست حکومت وهابی عربستان سعودی – بنیانگذار (با ایالات متحده) و یارانه دهنده جنبش طالبان، نشانه‌های قبر را پاک نموده و محتویات آن‌ها را از افغانستان بیرون می‌کنند.

با این حال، تجاوز و بی‌احترامی مداوم به تصاویر بودا و نمادهای بودیسم، از جمله تخریب مجسمه‌های بودا در بامیان در ۲۰۰۱، میراث فرهنگی و مذهبی واقعی و نمادین بودا در

افغانستان، مناطق اطراف و فراتر از آن را حذف نکرده و نخواهد کرد. فضاهای فیزیکی بزرگ برای مجسمه‌های بودا، سایر نشان‌های بودا، مصنوعات بودایی و نقاشی‌های هنری در بامیان و بسیاری از جاهای دیگر، از جمله موزیم‌های متعدد، از ناراحتی طالبان و اسلام وهابی با بودیسم در امان مانده است.

مهمتر ازآن، میراث بودیسم در پیکربندی فرهنگی و فضایی افغانستان پارسی و نواحی اطراف آن، در قالب‌های فرهنگی مادی و غیرمادی گوناگون، سبک‌های زبانی، قالب‌های مذهبی و ایدئولوژیک، دست نخورده باقی مانده است. در بافت تاریخی و کلامی گسترده‌تر از اسلام، تخریب مجسمه‌های بودا در بامیان می‌تواند از وهابیت و هم با استناد و تبعیت از مخالفت شخصی ادعایی و انتخابی پیامبر اسلام با بت‌پرستی – احترام مذهبی یا نمادین به اشیای ساخته شده – و دستور به حامیان خود برای تخریب بت‌ها در داخل کعبه پیشااسلامی (که بیت الله نیز نامیده می‌شود، زیارتگاه مکعبی سیاه‌پوش و تزئین‌شده در مکه) الهام گرفته شود.

با این وجود، تاریخ کعبه پیشااسلامی و رفتار پیامبر و حامیانش با آن در دوران ظهور اسلام، حضور سنت‌های شبیه بودیسم یا اشتقاق‌های از آن را در فضای که اسلام ظهور کرد، روشن نمود. مراسم نمادین احترام به حجرالاسود («سنگ سیاه») در گوشه شرقی کعبه توسط برخی از مسلمانان در ادای مناسک حج در مکه به صورت نمادین، ساختاری و کاربردی یکی از مصادیق استمرار آن است. مراسم طواف (گردش خلاف عقرب ساعت) به دور کعبه در ایام حج نمونه‌ای دیگر است. همچنین مراسم روگرداندن به کعبه (قبله) توسط مسلمانان در هنگام نماز و چرخاندن چهره میت در قبر به سمت کعبه، شباهت ساختاری با اعمال قدیمی دارد. بقایای شمایل‌نگاری بودایی به وضوح در سبک‌ها و شکل‌های متعدد در سراسر آسیای غربی، مرکزی و جنوبی موجود است. قرار دادن موی و لباس حضرت محمد در زیارتگاه‌های متبرکه نیز ممکن است به همین ارتباط باشد.

زیارتگاه‌های «موی مبارک» پیامبر در سراسر ایران، آسیای مرکزی و جنوبی وجود دارد. دو زیارتگاه این گونه در کابل و قندهار وجود دارد. زیارتگاهی برای لباس مقدس («خرقه مبارک») پیامبر در قندهار قرار دارد. زیارتگاه قبر اسطوره‌ای جسد علی، پسر

عمو و داماد حضرت محمد در شهر مزار شریف قرار دارد. در حالی که، بر اساس شواهد تاریخی، علی در واقع، در نجف عراق به خاک سپرده شده است. مفهوم و پیکربندی مادی قبور متبرکه («زیارت») و سایر آثار مادی در جهان اسلام، به جز در عربستان سعودی زیر سلطه وهابی‌ها، گسترده است.

توجه به این نکته حایز اهمیت است که کیهان‌شناسی تأثیر نمادین قبور و زیارتگاه‌ها از جمله ویژگی‌های مادی منسوب به پیامبراسلام و دیگر شخصیت‌های مهم مسلمان از بودیسم به اسلام سرایت کرده است. احترام به اشیائی ساخته شده، بدن و اعضای بدن در مسیحیت و یهودیت نیز وجود دارد.

تخریب مجسمه‌های بودا در بامیان با الهام از وهابی‌ها، چرخه جدیدی از آگاهی آکادمیک، آگاهانه و انتقادی را در مورد حضور میراث فرهنگی مادی و غیرمادی سنت‌های پیشااسلامی (یونانی، هلنیستی، هندو، بودایی) در افغانستان تحریک کرد. این امر به آگاهی آکادمیک و سیاسی در مورد بودیسم و علاقه به بودیسم در سراسر افغانستان و مناطق اطراف آن پیش و پس از ورود اسلام، به ویژه اسلام وهابی، انرژی بخشید. سنت‌های عرفانی صوفیانه با الهام از بودایی‌ها و تکریم زیارتگاه‌های مقدس، از جمله زیارتگاه‌های مقدس برای موی و لباس حضرت محمد، بقایای برخی از صوفیان و سایر اشیای مقدس از مخالفت‌های وهابی باقی مانده است. وهابیت نتوانسته و نخواهد توانست میراث فرهنگی و مذهبی ماندگار همگرایی بودیسم، فرهنگ پارسی و در کل اسلام در پارس و افغانستان پارسی و مناطق اطراف آن در آسیای مرکزی و شمال آسیای جنوبی را محو کند. تصوف، به عنوان بخشی از این میراث از انواع نمادها، آیین‌ها و طرح‌های بودایی در سراسر جهان اسلام استفاده می‌کند و ادامه می دهد.

نمونه‌ای از میراث آیینی صوفیانه و الهام از بودایی در رقص‌های چرخشی درویشان توسط مردان در میان صوفیان بکتاشی و سایر شبکه‌های صوفیانه در سراسر آسیا و شمال آفریقا موجود است. گونه‌ای از این آیین صوفیانه به شبکه‌های صوفی در جنوب آسیا، از جمله برخی جوامع قبیله‌ای پشتون (به ویژه وزیری‌ها) در مرز شمال غربی هند معرفی شد. رقص محلی معروف و پرطرفدار پشتون به نام «اتن» از نظر ساختار و اجرا، شبیه

رقص چرخشی درویشان صوفی بکتاشی ترک است. شاید «اتن» و اشعار عرفانی آن توسط گروه صوفی قادریه عراق (اولاد صوفی عبدالقادر جیلانی) در اواخر سده نزدهم وارد سرزمین‌های قبیله‌ای پشتون شده است. صوفیان قادریه در افغانستان با تدبیر، یک هویت "افغانی" و بنابراین "پشتون" را برای خود با منشای اسطوره‌ای در میان پشتون‌های دو طرف خط دیورند جعل کردند. در زمان حکومت احمدشاه ابدالی، گروهی از صوفیان احمدیه (مجددی) نقشبندی از هند ابتدا به قندهار و سپس به کابل و سایر نقاط افغانستان کوچ کردند. این دو فرقه صوفیه از بدو ورودشان، نقش برجسته و تاثیرگذاری در دستگاه سیاسی حاکم کابل در افغانستان داشته اند.

افزود بر ساختار رقص اتن، حضور لقب مقدس صوفیانه «قلندر» – قدیس سرگردان و شراب خوار – در اشعار محبوب پشتوی «اتن» ("مست قلندره – شاه مسته قلندر..."، تصویر روشنی از ریشه صوفیانه اتن پشتون است. از ۱۹۲۹، اتن توسط شبه نظامیان قبیله‌ای وزیری زیر حمایت حکومت استعماری بریتانیا در هند به فرهنگ سیاسی فارسی کابلی در حمایت از محمد نادر، "شاه" منتخب برتانیه در کابل تزریق شد. متعاقبا، اتن توسط پشتون‌های قبیله‌ای به مراسم عادی در جشن‌های سالانه استقلال در کابل راه یافت. از آن پس اتن توسط حکومت کابل به عنوان «اتن ملی» افغانستان ارتقا کرد. پیش از ۱۹۲۹، اتن و اتن ملی در افغانستان وجود نداشت. حاکمان طالب زیر کنترول وهابی اتن، موسیقی، موسیقی از رادیو و تلویزیون از حوزه عمومی افغانستان را حذف کردند.

آن گونه که در بالا ذکر شد، برچسب "افغان" معمولاً به عنوان تلنگر عمومی، به‌ویژه "پشتون" (پتان)، نشانگر هویت در افغانستان و مناطق اطراف استفاده می‌شود. استفاده رایج غیرانتقادی و قابل تعویض از نام مستعار "افغان" برای گروه‌های قومی مختلف در افغانستان و شمال هند، به‌ویژه "پشتون" ("پختون"، "پتان") به تولید و ایجاد اثرات هویت قومی تحریف‌کننده، مغالطه‌آمیز، ساختگی و مبهم در گفتمان دانشگاهی، سیاسی و مردمی در باره کشور و مناطق اطراف آن ادامه می‌دهد. فرض براین است که هر فرد و گروه قومی مسلمانی که باشنده و/یا ادعا می‌کند که باشنده افغانستان است، «افغان» است. برای غیرپشتون‌ها، همه پشتون‌های دو سوی خط دیورند، واجد شرایط هویت "افغانی" اند.

بنابراین، هرکسی، در هر جایی که می‌تواند یا شاید به‌عنوان «افغان» شناخته شود، می‌تواند یا شاید پشتون باشد و می‌تواند یا شاید از افغانستان یا مربوط به آن باشد.

یک نیروی اصلی در تولید این افغان‌دوستی – وسواس گسترده و رایگان برای همه و گاه ماهرانه، افغان‌سازی برچسب‌های هویت فرهنگی و اجتماعی در افغانستان و اطراف آن در آسیای مرکزی و شمال آسیای جنوبی – پشتون‌هراسی است – عامل پیچیده تحسین، ترس، طرد، اجتناب، ابداع یا اختراع پشتون‌ها و فرهنگ، تاریخ، زبان، ادبیات و گفتمان سیاسی خاص پشتون‌ها. در کل و بدون استثنای معلوم، تقریباً تمام نوشته‌های محلی و اروپایی-آمریکایی در مورد فرهنگ‌ها و مردم افغانستان با سبک‌ها و آمیزه‌های مختلف افغان‌دوستی و/یا پشتون‌هراسی ناشی از جهت‌گیری روشنفکری ناآگاه، بی‌تفاوت و آشفته و در برخی موارد، اهداف دستکاری آکادمیک و سیاسی کسانی اند که در لایه‌های بالای ساختارها و عملیات تولید دانش در باره اقوام افغان، پشتون و سایر اقوام افغانستان و مناطق اطراف آن قرار دارند. در کل، افغان‌دوستی و پشتون‌هراسی مهد و روی سکه (های) هویت ابری دانشگاهی، سیاسی و مردمانی اند که با افغان و افغانستان سروکار دارند.

آمیختگی افغان‌دوستی نام فارسی «افغان» با برچسب‌های هویتی برای اقوام مختلف (تاجیک، اوزبک، پشتون، ترکمن، هزاره، بلوچ، ایماق وغیره) و جوامع محلی (اندرابی، نورستانی، هراتی، لغمانی، کابلی، قندهاری، کهدامنی، پنجشاییری، لوگری، بدخشی وغیره) باشنده افغانستان و مناطق اطراف آن، باعث ایجاد «نوارهای سیاه» آکادمیک و سیاسی از ابهامات، تحریف‌ها، ارایه نادرست، آشفتگی‌ها و تنش‌های فرهنگی و سیاسی گسترده در سراسر کشور، به‌ویژه در ساختار و عملکرد دستگاه حاکمه آن شده است. تلاش دولت کابل در ۲۰۱۸ برای صدور کارت‌های شناسایی الکترونیک (تذکره‌ها) برای شهروندان افغانستان که در آن برچسب "افغان" باید عمومی شود، سردرگمی، مخالفت‌ها و تنش‌های بین قومی را برانگیخت. این درک معمولا سردرگم برچسب هویت "افغان" در نوشته‌های مهاجران روشنفکر کابلی در اروپا-آمریکا نیز وجود دارد.

موجودیت ژیوپولیتیکی به نام «افغانستان» یک فضای ذخیره سیاسی استراتژیک استعماری برای انبوهی از گروه‌های قومی، از جمله پشتون‌ها است که آشکارا مرزهای آن و چتر هویت تحمیلی افغان را رد می‌کنند. رگه‌های هویت فرهنگی و تاریخی زیر این چتر عرصه‌ای برای «قومیت موقعیتی» است که دربرگیرنده «نگرانی فزاینده نسبت به مفاهیم ذهنی و ادراکی قومیت از منظر درک و تبین کنشگر از رفتار اجتماعی است». به این ترتیب، این ذهنیت‌های غم‌انگیز در مورد خود و دیگر، متون دانشگاهی، سیاسی و مردمی و گفتمان عمومی مربوط به قوم‌نگاری، قوم‌شناسی، تاریخ و سیاست افغانستان را تحت تأثیر قرار داده است. استفاده گسترده‌ای دوسو، ناآگاهانه، عمدی یا غیرعمدی و قابل تعویض از نام مستعار «افغان» عاملی است که با آن افسانه‌ها، خیال‌ها، مغالطه‌ها، تحریف‌ها و ذات‌گرایی‌ها در مورد واقعیت‌های فرهنگی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی و هویت جمعی سیاست‌های مختلف دستکاری و دستگاه حاکم بر آن‌ها به گونه منظم در افغانستان تولید و بازتولید می‌کند.

الگوهای رایج این سنت تلفیقی، پشتون‌سازی غیرپشتون‌ها و افغان‌سازی اقوام مختلف از طریق آمیختن "افغان" با پشتون یا نخست از بین بردن هویت قومی با "افغان" و سپس چرخاندن آن به پناهگاه هویت پشتون است. یک غیرپشتون می‌تواند ماهرانه از طریق "افغان"بودن پشتون شود. هویت ایماق، هزاره، ترکمن یا اوزبک را می‌توان با مهارت بنیادی در زبان فارسی یا سایر تاکتیک‌ها و استراتژی‌های تقلبی با «افغان» مخدوش کرد. نمونه‌های برجسته تاریخی و سیاسی این استراتژی‌های تلفیقی یا شبیه‌سازی شامل پشتون‌سازی «روهیله» و «ابدالی» اسطوره‌ای از طریق مسیر هویت «افغانی» است. پشتون‌سازی حاکمان غیرپشتون درانی (سدوزی و بارکزی) افغانستان بطور گسسته از طریق افغان‌سازی تولید می‌شود. افغان‌سازی معمول و محتاطانه حاکمان غیرپشتون غوری، لودی و سوری شمال هند، بسیاری از نویسندگان را قادر ساخته تا به آن‌ها هویت قومی پشتون و خاستگاه تبارشناسی و فرهنگی خیالی در افغانستان بدهند. این گرایش سیاسی-اجتماعی افغانستان و جوامع قومی آن که با نیروی افغان‌دوستی و پشتون‌هراسی هدایت می‌شود، عامل اصلی فقدان همبستگی و ادغام است. بی‌ثباتی سیاسی مستمر و

چشم‌انداز پارچه‌شدن و تجزیه کشور به‌عنوان یک فضای ژیوپولیتیکی در مهد آلودگی مهلک آکادمیک، سیاسی و مردمی افغان‌دوستی و پشتون‌هراسی قرار دارد.

زیرنویس‌ها و موضوعات فرهنگی، اجتماعی و تاریخی متعددی به شدت با دود ویروس افغان‌دوستی و پشتون‌هراسی آغشته شده‌اند و از قرارگرفتن در معرض واکسین اصلاحی این مقاله سود خواهند برد. برخی از این دسته‌بندی‌های ابری شامل «جنگ افغان-انگلیس»، «طولانی‌ترین جنگ آمریکا»، «روه»، «روهیله»، «روهیلکند»، «پتان»، «پشتونولی»، «پشتونخواه»، «پشتونستان، «جرگه»، «لویه جرگه» است. واکسین درمانی ارایه‌شده در این‌جا همچنین انتساب ویروسی تحریف‌کننده رایج سه گانه زبان فارسی «زن، زر، زمین» به پشتون‌ها توسط بسیاری از مورخان غربی و دانشمندان علوم اجتماعی را برطرف می‌کند. این مقولات زبانی به گونه صریح یا ضمنی، استراتژیک و دستکاری با هویت اسطوره‌ای «پشتون» و آمیختگی آن با «افغان» و ارتباط آن با نام «افغانستان» همراه است. این تصحیح همچنین برای برخی از مقوله‌های فرهنگی مادی مرتبط با افغان‌ها در اروپا-آمریکا نور معنایی ارایه می‌کند، مانند «سگ افغانی» (اصالتاً تازی از جنوب غربی افغانستان)، «بافندگی افغانی»، «قلاب‌بافی افغانی»، «هنر افغانی» و "حالت افغانی".

استفاده متداول قابل تعویض از برچسب "افغان" با پشتون و سایر گروه‌های قومی، باعث ترویج کشیدگی‌های بین قومی در افغانستان و مناطق اطراف شده است. حضور مداوم و اعتیادآور ویروس‌های افغان‌دوستی و پشتون‌هراسی در گفتمان قومی، تاریخی، سیاسی و مردمی در باره افغان، افغان‌ها و افغانستان، نیاز فوری به یک واکسین اصلاحی اکادمیک، آگاهانه و انتقادی دارد. پرداختن به مهد تاریخی و مواد فرهنگی تولید این واکسین مستلزم تعامل آگاهانه با حضور تاریخی بودیسم و برجستگی فرهنگ فارسی، به ویژه زبان فارسی در افغانستان و مناطق اطراف آن است.

آن گونه که در بالا ذکر شد، کاوش در محوطه‌های باستانی متعدد در افغانستان شواهد قابل توجهی از حضور سده‌ها بودیسم و تعامل شدید و طولانی آن با فرهنگ پارسی در فضایی به نام افغانستان به دست آورده است. رویارویی بودیسم و فرهنگ پارسی و تأثیر متقابل

آن‌ها بر یکدیگر، گهواره‌ای را برای زمینه‌سازی پیکربندی فرهنگی و معنای تکواژه‌های «افغان» و «افغانستان» فراهم می‌کند.

فضای جغرافیایی فرهنگی که مرزهای افغانستان در اطراف آن ترسیم شده است، گورستانی از بقایای مادی و غیرمادی چندین سنت فرهنگی پیشاتاریخی و تاریخی است. به عباره دیگر، افغانستان یک خرابستان («سرزمین خرابه») است. مفاهیم «آوارهای امپراتوری» و «ویرانه‌ها و تباهی» ارایه شده توسط ان استولر به گونه مناسب در تاریخ و پویایی فرهنگی و سیاسی افغانستان کاربرد دارد. آن گونه که در بالا اشاره شد، شواهد باستان شناسی و تاریخی فراوانی دال بر حضور بودیسم و فرهنگ پارسی در افغانستان و مناطق اطراف آن در پیش و پس از ورود اسلام دارد. افزود بر مجسمه‌های باشکوه بودا در بامیان، بسیاری از مکان‌های باستان‌شناسی دیگر (مانند بلخ [نوبهار]، فندقستان، تپه سردار، کاپیسا، هده، مس عینک، ننگرهار) شواهد قابل‌توجهی برای لایه‌های یونانی و بقایای فرهنگی یونانی-بودایی و بودایی در افغانستان و مناطق اطراف آن به دست آورده‌اند. سازه فارسی «افغان»، به‌عنوان یک تکواژه آزاد، پیشوند و برچسب هویت اصلی قابل تعویض، ویژگی همیشه‌حاضر و همیشه مورد استناد گفتمان دانشگاهی و مردمی در باره افغانستان و مناطق اطراف آن است. این ابزار هویت قومی به‌گونه گسترده قابل تعویض، عملاً در تمام نوشته‌های قوم‌نگاری، تاریخی، سیاسی و مردمی مربوط به افغانستان و مناطق فرهنگی کنونی و تاریخی پیرامون آن وجود دارد. البته رایج‌ترین و صریح‌ترین کاربرد آن، به عنوان پیشوند یکپارچه، در پیکربندی فضایی فارسی «افغانستان» (اوغانستان) – سرزمین افغان‌ها است. استفاده متعارف و قابل تعویض مداوم از موضوع و/یا مفعول «افغان» تقریباً در تمام نوشته‌های استعماری و پسااستعماری، مدرن و پست مدرن، اروپایی و محلی (فارسی، پشتو، اردو) دانشگاهی و نوشته‌های عامه‌پسند مربوط به افغانستان و مناطق اطراف آن موجود است.

یک میراث ترکیبی ارگانیک از بودیسم و فرهنگ پارسی در سازه برچسب هویتی "افغان" و کاربرد نام مکانی آن "افغانستان" وجود دارد. برچسب "افغان" یک سازه زبانی فارسی است که از تکواژه «فغ» یا بت گرفته شده است. در این‌جا ترجمه انگلیسی اسم «فغ» در

چندین فرهنگ لغت فارسی آمده است: «فغ – بت، جمع آن فغان و فغستان به معنای خانه بت‌ها [بتخانه] و قصر شاهان ... گاهی اشاره به معشوق دارد». «فغ با درج مصوت (ا) به معنای بت... و فغستان (افغانستان) خانه بت خواهد بود... اقامتگاه زنان سلطنتی را فغستان [خانه زیبایی‌ها] می‌گویند. مردان جوان زیبا به گونه نمادین با این نام خطاب می‌شوند». «فغ-ان بت، عاشق، معشوقه، مرد یا زن خوش زیبا». «فغانستان – معبد بت... حرم یک شهزاده، افراد [مرد و زن] زیبا... زن محبوب یا معشوقه شاه»، «فغ – بت»، «فغ – در زبان آسیای مرکزی... بت [مجسمه]... در عربی – صنم [بت]»، «فغ – دوست داشتنی، رفیق، مرد یا زن زیبا، بت»، «فغ – بت، در عربی – صنم».

در فارسی سه سبک کلی برای جمع اسامی و افعال وجود دارد. در یک قالب یک اسم با اضافه کردن پسوند" ان" جمع می شود. این سبک جمع اسامی را می‌توان در موارد زیادی یافت، از جمله خواهر – خواهران؛ برادر – برادران؛ زن – زنان؛ ترک – ترکان؛ تاجیک – تاجیکان وغیره. در این قالب، جمع فغ (بت) فغان (بت‌ها) و جمع افغان - افغانان خواهد بود (مانند ده افغانان، یک منطقه مسکونی و تجاری در کابل در جوار رود کابل). یکی دیگر از شیوه‌های جمع در فارسی، اضافه کردن پسوند «ها» است. یک نمونه آن می‌تواند باغ – باغ‌ها باشد. پشتون به صورت پشتون‌ها جمع خواهد شد. در این سبک، جمع افغان، افغان‌ها خواهد بود.

سبک دیگر جمع اسامی و افعال در فارسی (عربی) با درج مصوت «ا» به عنوان پیشوند و بعد از واج دوم یا سوم است. به عنوان نمونه می‌توان به وقت – اوقات؛ جد – اجداد؛ مرض – امراض؛ حکم – احکام؛ فعل – أفعال وغیره اشاره کرد. در این سبک جمع‌سازی – درج «ا» به عنوان مصوت اولیه و اضافه کردن پسوند «ان»، جمع فغ [بت] – افغان (بتان) خواهد بود. بنابراین، آن گونه که اشتینگاس و فرهنگ جهانگیری بیان کرده اند، مهد معنایی اسم جمع فارسی «افغان» (بت‌ها) اسم مفرد «فغ» (بت، «نماد زیبایی آرمانی») است.

پسوند «استان» در فارسی به معنای مکان، فضای فیزیکی، زمین، قلمرو یا قلمرو فضایی است. در سراسر قلمرو فرهنگ پارسی در آسیای غربی، مرکزی و جنوبی، گروه‌های

قومی متعددی فضایی/مکانی شده‌اند یا قلمروهای سرزمینی با یک جامعه قومی شناسایی می‌شوند. به عنوان نمونه می‌توان به کردستان («سرزمین کردها»)، گلستان («سرزمین گل‌ها»)، و قبرستان («سرزمین قبرها» یا «گورستان») اشاره کرد. در این سنت زبانی فارسی، افغان-ستان به معنای سرزمین افغان – سرزمین بت‌ها است. افغانستان براساس بافت و پیکربندی فرهنگی، تاریخی، مذهبی و زبانی خود، سرزمین (خانه، ساحه، قلمرو) یا فضای بت‌ها است.

در اکثر متون آکادمیک و سیاسی، افغانستان به عنوان «کشور فراموش‌شده‌ای بودا» تلقی شده است. این نظارت اکادمیک و سیاسی باوجود تعداد زیادی شواهد قوم نگاری و تاریخی در حمایت از این کشور به عنوان یک بتخانه (منزلگاه، اقامتگاه بت‌ها) رایج است. به این ترتیب، فضا یا سرزمینی به نام افغانستان، خانه و میراث ماندگار بودا و بودیسم است. میراث مادی و غیرمادی بودا و بودیسم در ده‌ها مکان باستان شناسی در افغانستان و مناظر فرهنگی افغانستان قرار دارد که در این مقاله به آن‌ها اشاره شده است. آن گونه که در بالا ذکر شد، ویژگی‌های مادی و غیرمادی متعددی از اسلام رنگ آمیزی شده توسط بودیسم در طول سده هفتم میلادی و پس از آن در افغانستان و مناطق اطراف آن کاشته شده است. آن گونه که در بالا ذکر شد، نمونه‌های بارز این کاشت‌ها شامل آیین‌های مربوط به کعبه، حجرالاسود، زیارتگاه‌های مقدس موی محمد، آب مقدس زمزم، تصوف و زیارتگاه‌های متبرکه صوفیان است. تخریب مجسمه‌های بودا در بامیان و به حاشیه راندن بقایای دیگر بودیسم در افغانستان، مناطق اطراف آن و جاهای دیگر، تداوم فرهنگی و مذهبی بودایی و فارسی در افغانستان را تغییر نمی‌دهد.

برجسته‌ترین و غیرقابل جابجاترین میراث فرهنگ بودایی در افغانستان، برچسب هویت اصلی مردم به نام «افغان» – بت‌ها («نمادی برای زیبایی آرمانی») و اقامتگاه آن‌ها «افغانستان» – سرزمین بت‌ها است. مجسمه‌های بودا و سایر آثار بودایی در افغانستان و جاهای دیگر، کیهان‌شناسی عمیق و میراث فرهنگی-اجتماعی بودیسم را در برچسب هویت فرهنگی افغان (بت‌ها) و وطن آن «افغانستان» – سرزمین بت‌ها، پاک نخواهد کرد. همچنین حذف استراتژیک و سیاسی برچسب‌های «افغان» و «افغانستان» از متون و

گفتمان‌های تاریخی و جاری آکادمیک، سیاسی و مردمی، حضور ریشه‌دار بودیسم را در هویت «افغان» و زادگاه‌شان «افغانستان» حذف نخواهد کرد. پیدایش برچسب هویت "افغان"عبارت از بودا، بودیسم و بت‌های بودا در سراسر افغانستان – سرزمین بت‌ها – و مناطق اطراف آن است. فضا یا سرزمینی که افغانستان نامیده می‌شود، صرف نظر از دورنمای تحولات سیاسی و مذهبی آن در آینده، یک بت‌خانه بوده، هست و خواهد ماند.